

گوته و مشرق زمين

*آرمين فاضل زاد

چکیده:

هرچند گوته و حافظ شعرايي هستند که در دوره های متفاوت و با فرهنگ های مختلف، یکی در غرب و دیگری در شرق می زیسته اند، ولی به واسطه تشابهاتی در اوضاع زندگی خصوصی و اجتماعی روحیه ای چنان نزدیک به هم پیدا کردند که پس از گذشت سده ها، ازورای ترجمه ای نارسا و گاه غلط، گوته به کمک نبوغ خود، باز به کنه کلام لسان الغیب، حافظ، بهتر از همه هم عصران خود و بهتر از بسیاری از هم میهنان و همزبانان او پی برد و توانست گوهر کلام وی را درک کند.

دیوان غربی- شرقی از جذاب ترین آثار گوته به شمار می رود و مقامی والا در تاریخ ادب دارد. این اثر کوششی است برای تلفیق خالقانه شرق و غرب و آمیزه ایست از نبوغ حافظ و گوته؛ در واقع تمجیدیست به وسیله گوته به عنوان نماد نبوغ غرب از حافظ به عنوان نماد نبوغ شرق. با بررسی دیوان غربی- شرقی می توان تا اندازه ای به اندیشه های گوته در مورد شرق پی برد و دیدگاه گوته را در مورد خاور زمین و نظرش را نسبت به حافظ شناخت و پی برد که او چگونه حافظ را می پذیرد و چه رابطه ای میان آن دو وجود دارد.

واژه های کلیدی: دیوان- شرق- غرب - ایران - وجه تشابه

*دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات آلمانی، دانشگاه آزد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۹/۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۶/۱

مقدمه:

برای پی بردن به عوامل آشنایی گوته با ادب ایران به ویژه ادبیات فارسی و در پی آن حافظ وانگیزه او برای نگارش دیوان غربی- شرقی لازم است در ابتدا به چند نکته پرداخته شود:

- ۱- چگونگی آشنایی اروپا با ادب شرق
- ۲- زندگی نامه گوته و حافظ و اوضاع اجتماعی و سیاسی دوره ای که این دو شاعر در آن می زیسته اند.
- ۳- جهان بینی، باورهای مذهبی و طرز تفکر این دو شاعر تا آنجا که از لابلای مدارک و مستندات کتبی می توان به دست آورد.
- ۴- دقت، صحت و امانتداری مترجم دیوان حافظ در برگردان آن به زبان آلمانی.

این مقاله تلاشی است برای پاسخ گویی به این نکات.

از اواسط سده هجده جنبش آشنایی با فکر، باور، ادب و فلسفه خاورزمین در اروپای غربی آغاز شد. پیشگامان این جنبش، فلسفه دانان و اندیشمندان بودند که از تمدن باخترزمین خسته شده بودند و بشر اروپایی سده خود را بشری تصنعی می دانستند که به گفته روسو بر اثر تمدن ساختگی، تغییر روحیه داده و آن هماهنگی درونی با طبیعت را، که بشر در آغاز آفرینش خود داشته، از دست داده است.

این حس شور و هیجان در فرانسه و آلمان و انگلستان تا اندازه ای هم زمان آشکار شد که در پی آن مطالعات فراوانی در باب مشرق زمین، فرهنگ، دین و سنن آن صورت گرفت که در مجموع علم شرق شناسی را پایه ریزی نمود. یافته های این علم بگفته ادوارد سعید از دو راه بدست آمدند یعنی او دو معنای خاص و عام را برای این علم تعریف کرد. آنجا که صحبت از جهانگردان، سیاحان و دانشمندان سایر علوم است، معنای عام و آنجا که صحبت از معنای خاص این علم می باشد، منظور دانشمندان و تحصیل کردگان آن می باشند (سعید: ۱۳۷۱ ص. ۱۵). سعید در مورد جایگاه شرق شناسی که آغاز آنرا اواخر قرن هجدهم می داند، می گوید: " ... شرق شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است." (سعید: ۱۳۷۱ ص. ۱۶)

در این فضا شوق و اشتیاق گوته به این سوی عالم و نگاه متفاوت او بسیار تأمل انگیز و ارزشمند می باشد. بر اثر این توجه، سفرنامه های جهان گردان بزرگ اروپایی که به آسیا و خاور دور سفر کرده بودند مورد توجه و استقبال فراوان قرار گرفت و مردم کوشیدند تا از روی یادداشت های مارکوپولو، اولناریوس، شاردن و سایر خاورشناسان، و نیز دانش آموختگان این حوزه، خاور افسانه ای و مرموز را بهتر بشناسند.

بحث و بررسی:

یوهان ولفگانگ گوته در بیست و هشتم اوت ۱۷۴۹، در فرانکفورت کنار رود ماین که در آن ایام شهری سلطنتی و آزاد به شمار می رفت، زاده شد. پدرش یوهان کاسپار گوته از اهالی ممتاز فرانکفورت بود که به وکالت دعاوی اشتغال داشت. مادرش، الیزابت تکستور دختر رئیس شورای دولتی فرانکفورت یکی از مهمترین شخصیت های شهر شمرده می شد. آن گونه که رسم نجیب زادگان بود، گوته در کودکی به دبستان نرفت و تحصیلات ابتدایی را در خانه پدری و با آموزگاران

خصوصی پشت سر نهاد. زبان لاتین، یونانی، فرانسه، انگلیسی، ایتالیایی و عبری را فرا می گرفت، نقاشی و موسیقی را دوست داشت و از همان هنگام کودکی قطعاتی منظوم می سرود. خانواده او مسیحی پرتستانت بسیار متعصبی بودند که ساعت درس تورات و انجیل او را با دقت زیر نظر داشتند.

در زمان کوتاه تحصیل علوم کلاسیک برای مردم روشنفکر و افرادی که به کارهای هنری اشتغال داشتند، لازم بود. از این روی خاور زمین بسیار زود مورد توجه و مطالعه گوتته قرار گرفت. به این ترتیب وی توانست جنبه های بشری سرایش های کلاسیک فارسی را حتی در قالب ها و انگاره های نا مأنوس تشخیص دهد و حتی توانست به روشنی باورها و احساسات شخصی خود را، که در این اشعار در جامعه شرق جلوه گر شده بود، باز شناسد.

نخستین آشنایی گوتته با خاورزمین از راه تورات و سپس قرآن انجام گرفت. البته تورات جزو کتاب های درسی وی بود که در خانه و دبستان آن را شناخت؛ قرآن را نیز از روی ترجمه آن خواند که فریدریش مگرلین^۱ به سال ۱۷۷۲ در فرانکفورت به زبان آلمانی انتشار داده بود. گوتته در این سال ها به فکر نوشتن کتابی به نام "محمد" افتاده بود و قطعه شعری به نام "سرود محمد"^۲ حاصل همین آشنایی و انگیزه اصلی وی به شمار می رود.

هردر^۳ در آلمان پیشگام جنبش گرایش به خاورزمین به ویژه ایران بود که راه را برای دوره های ادبی توفان و تهاجم^۴ و سپس رمانتیک آماده ساخت. گوتته در جوانی به جنبش فکری و ادبی توفان و تهاجم پیوست و کار ادبی خود را با این سبک ادبی آغاز نمود. نوالیس^۵ شاعر دوره رمانتیک آلمان در قطعه "سرود شب"^۶ ابراز می دارد: "خرد و اندیشه حکیمان را تنها در خاورزمین می توان یافت." (گلزبر، لمان و لوئیس: ۱۹۷۳ ص. ۲۵۵) لودویگ تیک^۷ شاعر دوره رمانتیک آلمان، در همین مورد گفته بود: "رمانتیسم باید زادگاه آلمانی و سرچشمه زنده الهام خود را در خاورزمین جستجو کند، زیرا تنها در آنجا می توان آن صفای طبیعی و جامعه بشری بی آرایش و مذهب راستین را که رمانتیسم در پی آن است پیدا کرد." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۴)

نخستین پژوهش های علمی درباره خویشاوندی نژادی اروپاییان ژرمنی با آریایی های هند و ایرانی و جدایی این خانواده از نژاد سامی ها از همین زمان آغاز شد. (قس. شفا ص. ۱۳)

در روند چنین جنبش فکری بود که گوتته با خاورزمین و اندیشه ها و باورها به ویژه فلسفه و ادب آن آشنا شد. پس از آشنایی از طریق تورات و قرآن، گام بعدی آشنایی گوتته با خاور، به راهنمایی هردر، که بسیاری از آثار ادبی خاورشناسی را به آلمانی برگردانده بود، با اثر ادبی بزرگ پیش از اسلام در دنیای عرب زبان، *المعلقات*، انجام گرفت. گوتته در شرح و حواشی دیوان خود به تفصیل از معلقات نام برده و ترجمه بخشی از آن را نیز به عنوان نمونه آورده است.

^۱ Friederich Megerlin

^۲ Mahomeds Gesang

^۳ Herder

^۴ Sturm und Drang

^۵ Novalis

^۶ Hymnen an die Nacht

^۷ Ludwig Tieck

آشنایی گوته با ادب ایران از سال ۱۷۹۲ آغاز شد. نخستین کتابی که او را با ادب ایران آشنا ساخت *گلستان سعدی* بود، که به وسیله هردر ترجمه شده بود؛ ولی سعدی تاثیر ژرف حافظ را در گوته نداشت، البته او در دیوان خود از سعدی یاد می کند و از او الهام می پذیرد: "وی (الناریوس) از سفر خود گزارشی بسیار فرح بخش و آموزنده می دهد [...] و در هنگام بازگشت خود درپرتو ترجمه بی سخت کوشانه و لذت بخش، آلمانی ها را با سعدی بزرگ آشنا میسازد." (حدادی: ۱۳۸۳ص. ۳۳۸) او سپس *ترجمه لیلی و مجنون هارتمان*^۸ ادیب و خاورشناس آلمان را خواند و سپس قطعه ای را به نام *شیرین*، که هامر^۹ از منابع مختلف ایرانی از جمله *حسرو و شیرین* نظامی ترجمه کرده بود، مطالعه کرد. پس از آن اثر مشهور هاید^{۱۰} - ادیان کهن ایران - را که در باره مذهب ایرانیان باستان بود به دقت مطالعه کرد و آگاهی های گسترده ای در زمینه آیین زرتشتی و کیش ایرانیان کهن به دست آورد. چنانکه بعدها بخشی از دیوان غربی- شرقی خود را به نام *پارسی نامه* و بخش گسترده ای از شرح و حواشی دیوان را به شرح این آیین اختصاص داد، چراکه در درون یک نوع آیین مهرپرستی برای خود برگزیده بود. جالب اینجاست که گوته در دیوان خود بلافاصله پس از *پارسی نامه خلد نامه* را آورده است.

تا این هنگام یعنی تا سال ۱۸۱۴ خاور زمین و ادب و فلسفه آن برای گوته و بسیاری از دیگر اندیشمندان اروپایی گریزگاهی ذهنی برای فرار از آشفتگی و هرج و مرج در اروپا بود. حافظ نیز در زمان خود چنین گریزگاهی را جستجو می کرد، زیرا شورش و بلوا در عصر او و در زادگاهش گریبانگیر مردم بود. امیران و قاصبین قدرت پیاپی بر سر کار می آمدند و از سر کار می رفتند و در هر آمدن و رفتن سیل خون روان می ساختند. با این همه حافظ آرامش طبع و حسن خلق خویش را از دست نداد و همچنان نغمه بلبل و عطر گل و سکر شراب و زیبایی عشق را ستود و از تکریم خدا در هر صورت که آنرا متجلی می دید فرو ننشست. در دوره گوته نیز خستگی روحی و آشفتگی اجتماعی در اروپا به حد اعلای خود رسیده بود. مردم همه فرسوده و نگران و افسرده بودند. اندیشمندان طبعاً از این اضطراب روحی بیش از توده ها سهم داشتند و همین خستگی روح بود که در دنیای ادب یکی از عوامل بزرگ پیدایش مکتب رمانتیسم گردید. در این زمان گوته در منتهای شهرت خود بود و گذشته از احراز بزرگترین مقامات سیاسی و اجتماعی از شهرت و افتخار فراوانی در همه اروپا بهره داشت. او تجلیات هنر و فرهنگ خاورزمین را بیشتر برای دوری از حقایق مادی نامطبوع دنیای غرب می خواست، او نیز همچو حافظ در دورانی که از هر سو سیل خون روان بود هرگز آرامش فیلسوفانه خود را از دست نداد، حتی پیش از آنکه با حافظ شیرازی آشنا شود. اما دوران این سفر خیالی- سطحی وی به دیار شرق در این سال ها به پایان رسید و دوران تازه ای برای گوته آغاز شد، زیرا در این سال بود که دو جلد دیوان غزلیات حافظ که به وسیله هامر پورگشتال^{۱۱} ترجمه شده بود به دست گوته رسید. گوته برای مطالعه حافظ از ترجمه پورگشتال به عنوان اولین ترجمه کامل دیوان حافظ استفاده نمود. او پیش از آن نمونه های ترجمه شده اشعار حافظ را خوانده بود که او را اغنا نکرده بودند. پس از خواندن دیوان کامل حافظ بی اختیار فریاد تحسین برداشت زیرا به گفته خود ناگهان دریافت که با اثری مواجه است که تا آن روز مانند آن را ندیده است. گوته در این روز آن جام جم را که سالها دل از او می طلبید یافت، یعنی

⁸ Hartmann

⁹ Hammer

¹⁰ Hayd

¹¹ Hammer Purgstall

ره به دیوان حافظ برد، این اعجاز ادب شرق اورا و الة خود ساخت. در تابستان ۱۸۱۴ گوته، در را به روی همه بست برای آنکه با حافظ شیرازی به خلوت نشیند. وی در دفتر خاطراتش چنین می نویسد:

دارم دیوانه می شوم. اگر برای تسکین هیجان خود دست به غزل سرایی نزنم، تاب نفوذ شگفت انگیز این شخصیت خارق العاده را، که ناگهان پا در زندگی من نهاد، ندارم. ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشتهای بیابان های ایران می وزد آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت عجیبش مرا سراپا مجذوب خویش ساخت. (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۲۵)

گوته سعی داشت به کمک اشعار حافظ ارتباطی درونی با او پیدا کند. ترجمه پورگشتال این امکان را به او داد. گوته می گوید: "[...] این ترجمه از آن جهت دارای تأثیر ژرفی بر من بود که باید در برابر آن خلاق می بودم، وگرنه نمی توانستم در برابر این اثر سهمناک و درخشان دوام آورم." (گوته: ۱۹۹۴ ص. ۵۱۴)

گوته دیوان خود را به گونه آینه دنیا یا جام جهان نما درآورد تا در آن شرق و غرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهد و در همین مورد نوشت: "به ساختن جام جمی مشغولم که با آن علیرغم زاهدان ریایی، دنیای ابدیت را با چشم هوش ببینم و ره به آن بهشت جاودان که خاص شاعران غزل سراسر است برم تا در آنجا در کنار حافظ شیرازی مسکن گیرم." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۳۰)

گوته دیوان غربی- شرقی را در سن ۶۵ سالگی نوشت، که در مورد تأثیر شعر ایرانی در ادبیات آلمانی بهترین نمونه است. وی در دورانی که نیروی خلاقه اش به حد کمال بود به سرودن این دیوان پرداخت. این دیوان حاوی جنگی از سرایش هایی است که مضمون ها و انگاره های گوناگونی دارد و دست آورد و نتیجه اشتغال گوته با آثار سراینندگان خاور زمین به ویژه دیوان حافظ می باشد. این دیوان بازتاب اندیشه های ویژه این دوره گوته در قالب ها و انگاره هایی که جنبه شرقی دارند است. (معین: ۱۳۷۸ ص. ۷۶۶-۷۵۷)

او دیوان خود را در دوازده بخش سرود. هربخش عنوانی فارسی دارد: نامه نخست "مغنی نامه" نام دارد، که برداشت شاعر از خاور زمین است. سه نامه دیگر به نام های "تفکرنامه"، "رنج نامه" و "حکمت نامه" هستند، که حاوی پند و اندرزهایی هستند بر گرفته از مضمون غزل های حافظ. این مطالب را گوته در سال هایی که به سرودن دیوان اشتغال داشت گرد آورده بود. "تیمور نامه" در باره تیمور خون ریز است، همان گونه که گوته در دوران خود با ناپلئون روبرو شد حافظ نیز با تیمور برخورد می کند. "زلیخانامه" حاکی از مهر گوته به خانمی است به نام ماریانه فون ویلمر^{۱۲} که بانویی شوهردار و از آشنایان و دوستان گوته بوده است. گوته این بخش را در وصف حدیث عشق حاتم و زلیخا سروده است. همچنین در بخش "ساقی نامه" تمایل مردی را، که به پسرک خادم با وفایش دارد، نشان می دهد. این بخش تداعی کننده درونمایه سروده گوته به نام گانومد^{۱۳} می باشد. در سه بخش آخر به درون مایه های جاویدان پرداخته شده است: بخش "مثل نامه" حاوی مثل های گوناگون است، "پارسی نامه" در باره خورشید و آتش و عناصر و فرورهای پاک است، که نماد ایران باستان هستند و بخش "خلد نامه" درباره باورهای مسلمانان در مورد بهشت و حیات در جهان دیگر سخن می گوید.

¹² Marianne von Willemer

¹³ Ganymed

وی در سال ۱۸۱۸ به تنظیم و تدوین شرح‌ها و حواشی دیوان که از خود کتاب مفصل‌تر است پرداخت و نخستین چاپ دیوان را در سال ۱۸۱۹ و چاپ دوم آن را در سال ۱۸۲۰ انتشار داد، که با موفقیتی بس بزرگ روبرو شد. روزنامه‌ها و منتقدان ادبی آنرا یکی از بزرگترین آثار حکمت‌گفته دانستند. (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۲۷)

آنچه گوته را به سوی حافظ جلب می‌کرد عبارت از نوسانی بود که او میان معقولات و محسوسات داشت. حافظ همه نمودهای این جهان را مانند روشنایی خورشید، چهره زیبا، باده و غیره را پرتویی از جمال حق و وجودی برتر و والاتر می‌دانست و این امر وی را از دل بستن و پایبند شدن نهایی به این دنیا باز می‌داشت. برای نمونه ساقی خوشرو یا پیر مغان از دید وی هر کدام دارای معنا و مفهومی ارجمند بود. این بازتاب معنویت در مادیات و کنش‌های فکری در محسوسات در کار مردم و ایجاد هنرهمواره مورد نظر گوته بوده است. گوته هرگز یکی از این دو، معنویات و مادیات را، بر دیگری برتری نداد و یکی را به نفع دیگری نفی نکرد، بلکه هر رویداد عاطفی و احساسی در کارهایش مظهر و نمادی از یک عشق برتر و والاتریست که از دید او همواره وجودش مسلم بود. گوته در آثارحافظ نیز به همین اعتقاد یافت و به راستی می‌توان گفت که وی به خطا نرفته است. پی بردن به این جنبه اساسی شاعران ایرانی به گوته این توانایی را داد تا به نوبه خود و با کمک گرفتن از شعر کلاسیک فارسی و به نیروی افکار و احوال خود آثاری به این شیوه بسراید. گوته دیدگاه‌ها و دریافت‌های خود را درباره خاورزمین هم در بخش اشعار و هم در بخش دوم دیوان خود، که به گفته وی تکمله و توضیحی است برای روشن شدن اشعار و زمینه‌های آنها، مکتوب می‌دارد.

حال و هوای غزل‌های حافظ با سرایش‌های سده‌های میانی آلمان بسیار مشابه است. چون در این دوره با دو گرایش درونمایه‌ای در سرایش روبرو می‌شویم: یکی سرایش‌های تغزلی که در وصف زیبایی و جمال باتوان درباری و عشق افلاطونی و بی‌آلایش نسبت به آنان است^{۱۴} و دیگری چکامه‌هایی که در ستایش شاه ویا نجیب‌زاده بزرگواری که پشتیبان شاعر است ویا مذمت تنگ‌نظری و خست‌برخی اربابان^{۱۵}؛ در این گونه اشعاربه درونمایه‌های سیاسی اجتماعی هم بر می‌خوریم، مانند اشعار والتر فن در فوگل وایده^{۱۶}. لذا درونمایه اشعار حافظ چندان به دور از ذهنیات گوته نبوده است.

حافظ هم، مانند شاعران سده‌های میانی آلمان، زیر چتر حمایت دربار شاه ابو اسحاق جلایری به سر می‌برد و یکی از شعرای ستاینده این شاه ادب پرور بود. این ستایش نه بخاطر چشم داشت مادی، آنگونه که برخی می‌پندارند، بلکه بخاطر ادب دوستی و پشتیبانی شاه از فرهنگ ایرانی بوده است. چنانکه آن هنگام که امیر مبارز از آل مظفر به فارس یورش آورد و در پیکاری سخت شاه ابو اسحاق را کشت، برای این شاه مرثیه گفت. اجداد امیر مبارز از آل مظفر از قبایل عرب تبار بودند که از صحرای عربستان به خراسان آمدند و در آنجا به سیادت رسیدند. پس از یورش مغول به خراسان آنها به کرمان و یزد روی آوردند. امیر مبارز، که پیر مردی متعصب بود، برای گسترش قلمرو حکومت خود به فارس حمله آورد و شاه ابو اسحاق را کشت و فارس و اصفهان را به قلمرو خود افزود. (پرویز: ۱۳۴۳ ص. ۲۵۷)

حافظ این غزل غم‌انگیز (مرثیه) را در سوگ شاه ابو اسحاق سرود:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
 بر زبان بود مرا آن چه ترا در دل بود

¹⁴ Minnesang

¹⁵ Spruchdichtungen

¹⁶ Walther von der Vogelweide

[...]
 آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است
 در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
 دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم

[...]
 راستی خاتم فیروزه ای بو اسحاق
 دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ

آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
 چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
 خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
 که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

حافظ هرگز مدح امیر مبارز را نگفت و دم فرو بست تا امیر مبارز به فاصله کمی به دست پسرش شاه شجاع دستگیر، به دست جلاد چشمانش کور و در خانه زندانی شد، به مصداق قهقهه آن کبک خرامان بی خبر، که از پنجه کور کننده شاهین قضا غافلگیر شد.

در ستایش شاه شجاع پسر امیر مبارز او این چنین می گوید:

سحر چو خسرو خاور علم بر کوهساران زد
 به دست مرحمت، یارم در امیدواران زد

[...]
 نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاه است
 شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور

بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد
 که جود بی دریغش خنده برابر بهاران زد

اوضاع سیاسی اجتماعی معاصر هر دو شاعر هم تشابهاتی را با هم نشان می دهد، که در دوره های مختلف یکی در خاور و دیگری در باختر می زیسته است. حافظ در زمان میان یورش اول و دوم مغول که از هر سو سیل خون روان بود زندگی می کرد. حتی امیران داخلی هم که بقایای استیلا و سیادت تازی در ایران بودند برای بقای قدرت خود آرامش را از مردم می گرفتند، چنانکه به گوشه ای از آن در بالا اشاره شد. در زمان گوته هم وضعیت مشابهی را در آلمان شاهد هستیم. گوته، به سال ۱۷۵۹ و در ده سالگی شاهد ورود سربازان فرانسوی به فرانکفورت بود؛ این امر چنان بر او اثر گذاشت که بعدها با اشاره به این رویداد نوشت: "تفنگ ها می آیند و می روند و قلم ها می مانند." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۴) در آن زمان ناپلئون با لشکر کشی هایش سراسر اروپا را به خاک و خون کشیده بود. با شکست فرانسه و بازگشت ناپلئون از روسیه و سقوط وی که منجر به سرازیر شدن دسته های بی شماری از سپاهیان روسیه به اروپا شد، یک دسته از سربازان باشغر، شهر وایمار^{۱۷} را اشغال کردند. این سربازان از سر زمین های دور دست آسیای مرکزی به جز وحشیگری و جهل و خشونت برای آلمان متمدن ارمغانی نیاوردند. (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۸) برای گوته این سربازان وحشی، خشن و خون آشام مظهر لشگریان تیمور شدند که به قول خود او در چند سده پیش به ایران و سایر کشور های متمدن هجوم آورده و همه جا را در آتش کین سوزانده و ویران کرده بودند. گوته بعدها در *تیمورنامه* در دیوان خود از این آیات خشم خدا به عنوان استبداد بی حد و حصر و خشونت و جنگ وانهدام نام می برد.

یک وجه تشابه دیگر میان حافظ و گوته مبارزه با ریاکاران است. به خاطر انتقاد گوته به کلیسای پروتستانت بود که در سال ۱۷۷۲ در شهر اشتراسبورگ^{۱۸} رساله دکترایش به دلیل عدم رعایت شئون مراجع و مقامات روحانیت رد شد. و گوته وصف الحال خود را در این بیت از غزل حافظ می بیند:

¹⁷ Weimar

¹⁸ Straßburg

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن مرو به صومعه کاتجا سیاه کارانند

چرا که حافظ خود نیز در عهدی می زیسته که چنین حدودی دامنگیر جامعه آروز بوده است (قس. ممتحن: ۱۳۶۷ ص. ۴۳۶-۴۳۷).

در جای دیگر حافظ میگوید:

یا رب این نودولتان را بآخر خودشان رسان کین همه از غلام ترک و تازی می کنند

استیلا سیاسی و فرهنگی خلفای عباسی بر ایران که مستقیم یا غیر مستقیم بر این سرزمین تحمیل می شد، از نکاتی است که حافظ را به واکنش در برابر آن وا داشت، اعتراضی که هم علیه تظاهر و ظاهرپرستی و هم علیه استیلا غیر ایرانی بود (قس. ریاحی: ۱۳۷۴ ص. ۳۳-۷۲). او اعتراض خود را در قالب اشعارش بیان می داشت:

یکبست ترکی و تازی در این معامله حافظ حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی

از دیگر علت های تاثیر گذاری حافظ بر گوته گرایش هر دو شاعر به آیین کهن ایرانیان است. زیرا گوته با مطالعه اثر هاید، سخت دل بسته کیش ایرانیان کهن شد. چنانکه در دیوان خود بخشی را به نام *پارسی نامه* و بخش مهمی از شرح و حواشی دیوان رابه تجلیل از این کیش و آیین اختصاص داد. گوته کمی پیش از مرگش در سال ۱۸۳۲ به دوست صمیمی اش چنین اعتراف می کند: "در نهان من همیشه یک حس مهرپرستی نهفته بوده، هر بار که خورشید را می دیدم با همان ستایش و احترامی به آن می نگریدم که نسبت به شخصیت مسیح در خود احساس می کنم، زیرا خورشید نیرومندترین و عالی ترین مظهر جمال ازلی خداوندی است که خاک نشینان می توانند ببینند". (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۲۹)

حافظ نیز به ایرانیان کهن و کیش آنان ارادتی داشت، چنانکه می گوید:

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

واژه هایی چون خرابات و پیر مغان نیاز به ژرف نگری بیشتری دارند: پیر مغان همان موید موبدان در پرستشگاه های زرتشتیان است و منظور از خرابات یا ویرانکده، پرستشگاه های زرتشتیان (قس. آبادانی: ۱۳۶۷ ص. ۱۷-۲۴). گوته حافظ را از ورای ترجمه هامر پورگشتال، که غالباً نارسا و گاه غلط بود، شناخت و به دلیل نزدیکی گرایشهای روحی اش با حافظ بهتر از همه معاصران خود و بیش از بسیاری از هموطنان و همزبانان حافظ به عظمت روح لسان الغیب پی برد.

دیوان غربی- شرقی گفتگوی دو فرهنگ است. نه برای آنکه یکی از این دو برتر از دیگری به شمار می آید، منظور نشان دادن این نکته است که آن جوان (گوته) چگونه در آغوش این پیر(حافظ) آرام می گیرد و چگونه این پیر به وجود آن جوان امید می بندد. گوته در دیوان غربی - شرقی این چنین می سراید:

اگر این سخن را عروس بدانیم،

و اندیشه را داماد،

این زفاف را اویی شناسد،

که حافظ را بستاید. (حدادی: ۱۳۸۳ ص. ۳۹)

برای گوته حافظ نخستین انگیزه تألیف دیوان غربی- شرقی به شمار می رود و از حافظ بیش از هر شاعر شرقی دیگری در دیوان سخن برده می شود:

خود اگر تمامی جهان غرقه شود، حافظا!
با توام، با توام سر هموردی است.
رنج و شادی به ما دو همزادان به یکسان ارزانی باد. (حدادی: ۱۳۸۳ ص. ۴۶)

به راستی می توان گفت که شاعری نیست که این چنین مورد ستایش گوته قرار گیرد و این ستایش تا به اندازه ایست که حافظ را اینگونه خطاب می نماید:

ای حافظ! خود را همسان تو دیدن،
بسا دیوانگیست! (گوته: ۱۲۱۴ ص. ۱۹۹)

گوته همانگونه که حافظ را می ستاید، از اندیشه های وی برای سرایش دیوان غربی- شرقی خود تأثیر می پذیرد. او خود را در گفتگو با حافظ می بیند، اما این گفتگو نیاز به اطلاعات باریک و جامع تری در مورد حافظ و به گونه گسترده تر ادبیات، آداب و سنن و نیز دین در شرق به ویژه ایران دارد:

شمال و جنوب و غرب در هم می شکنند،
تخت و دیهیم فرو می پاشد،
امپراتوری ها به خود می لرزند،
بیا تا از این دیار بگریزیم، در مشرق پاک،
تن به نسیم پدرشاهی بسپار،
تا که چشمه خضر، در بر عشق و می و آوازا،
شور ایام جوانی را به تو باز دهد. (صفوی: ۱۳۷۹ ص. ۴۵)

نتیجه گیری:

گوته دیوان غربی- شرقی خود را با تأثیرگیری از حافظ تدوین کرد، زیرا میان خود و حافظ وجوه مشترکی یافت. این وجوه تشابه میان دو شاعر، یکی در شرق و دیگری در غرب، شامل اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی و تعصبات خشک زمان آنان نیز می شد. هر دوی آنان جمال را می ستودند و دوستار حقیقت بودند. کمال و جمال را در وجود خدا جستجو می کردند، خدایی که آنان می جویند خدایی است بدون واسطه دین فروشان زمینی. آنان می کوشیدند تا به روح و معنی هر چیز بنگرند و در هر آنچه زیباست جمال یزدانی را ببینند و ستایش کنند.

گوته و حافظ شعرایی هستند که در دوره های متفاوت و با زبان و فرهنگ های مختلف، یکی در غرب و دیگری در شرق می زیسته اند، ولی آنجا که نبوغ^{۱۹} حرف اول را می زند، ما از بُعد زمان و مکان رها می شویم و گام به ماورای ابعاد می نهیم. هر چند که گوته با حافظ از ورای ترجمه هامر پورگشتال که غالباً نارسا و گاه غلط بود آشنا شد، ولی بهتر از همه هم دوره ای های خود و بیش از بسیاری از هم میهنان حافظ به عظمت روح او پی برد، زیرا روح او با حافظ بسیار نزدیک بود؛ از این روی دست به نگاشتن دیوانی زد تا با حافظ گفتگوی حکیمانه ای داشته باشد.

¹⁹ Genialität

منابع

- ۱- آبادانی، فرهاد، *حافظ و ادبیات مزدیسنا، به کوشش رستگار فسایی، محمد، مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ،* نشر جامی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ۲- پرویز، عباس، *تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران،* انتشارات علمی، تهران، ۱۳۴۳ش.
- ۳- حافظ، شمس الدین محمد، *دیوان خواجه حافظ شیرازی،* به کوشش دکتر غنی و قزوینی، نشر باقرالعلوم تهران ۱۳۸۱ش.
- ۴- ریاحی، محمد امین، *گلگشت در شعر و اندیشه حافظ،* انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۵- سعید، ادوارد، *شرق شناسی،* ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- ۶- گوته، یوهان ولفگانگ فون، *دیوان غربی شرقی،* ترجمه حدادی، محمود، نشر بازتاب نگار، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۷- همان، *دیوان شرقی،* ترجمه شفا، شجاع الدین، نشر کتابخانه ابن سینا- سازمان پخش کتاب، تهران، ۱۳۴۳ش.
- ۸- همان، *دیوان غربی- شرقی،* ترجمه صفوی، کورش، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۹- معین، محمد، *حافظ شیرین سخن،* نشر صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ۱۰- ممتحن، حسینعلی، *سخنی چند در ماجرای زندگی منصور مظفری ممدوح خواجه حافظ شیرازی،* رستگار فسایی، محمد، *مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ،* نشر جامی، تهران، ۱۳۶۷ش.

Bibliografie

- 11-Glaser, H. & Lahmann, J. & Lubos, A. (1973) *Wege der Deutschen Literatur.* Frankfurt/M. - Berlin - Wien. Ullstein Verlag.
- 12-Goethe, J.W. von (1997) *West-östlicher Divan.* München. DTV.
- 13-Goethe, Johann Wolfgang von (1994) *Werke. Hamburger Ausgabe. Bd. 2.* Hrsg. von
- 14Erich Trunz. 14 Bde., 15. durchgelesene Aufl., C.H. Beck, München.
- 15-Grabert, W. von & Mulot, A. (1971) *Geschichte der deutschen Literatur.* München. 15. Aufl. BSV.
- 16-Herder, Johan Gottfried (1982) *Ideen zur Philosophie der Geschichte,* in Herders
- 17sämtliche Werke. Hrsg. Von Bernhard Suphan, Berlin, Weidmannsche Buchhandlung.